

ایالات متحده آمریکا از منظر اوراسیاگرایی روسی و چالش بهبود روابط در دوره ترامپ

مریم ابوالحسینی^۱

چکیده

با بروز نشانه‌هایی مبتنی بر کاهش تدریجی قدرت آمریکا و شکل‌گیری نظام جهانی جدید با ظهور قدرت‌های منطقه‌ای در شرق بنظر می‌رسد روسیه علیرغم بحران‌هایی که در دهه‌های اخیر با آنها مواجه بوده و پیامدهای اقتصادی منتج از آنها، در معادلات امنیتی بین‌المللی نقش فعال‌تری ایفا می‌کند. رویکرد روسیه در قبال بحران اوکراین و ورود به عملیات نظامی در سوریه دال بر تأثیر اندیشه‌های اوراسیاگرایی و عملیاتی شدن این نگرش در تصمیم‌سازی‌های امروز روسیه است. این مقاله بدنبال بررسی تأثیر دیدگاه اوراسیاگرایی در روابط فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا است. از اینرو سوال اصلی این مقاله این است که از منظر اوراسیاگرایی آمریکا چطور ارزیابی می‌گردد؟ اهمیت اوراسیاگرایی در چیست؟ و از این منظر چه عواملی سد راه توسعه روابط دو کشور می‌باشد؟ با این ایده که روسیه با اعتقاد به رو به افول رفتن هژمونی آمریکا و شکل‌گیری نظام جهانی جدید به منظور تثبیت حاکمیت خود و نیز احیای روسیه به عنوان قدرتی اوراسیایی ناچار به اتخاذ رویکردهایی است که موجب تقابل با غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا می‌گردد؛ با بهره‌گیری از پژوهش‌های انجام یافته و توصیف و تحلیل آنها به این مهم دست یافتیم که روسیه تحت لوای اندیشه اوراسیاگرایی خود را به مثابه یک تمدن و نیرویی موازنه‌گر در برابر تمدن غرب تعریف کرده، در تلاش است مبدل به قدرتی سیستم‌ساز در جهان پیش‌رو گردد. لذا تقابل دو کشور فراتر از بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده و تغییر در حاکمیت کشورها موجب تحول در روابط دو کشور نمی‌گردد.

واژگان کلیدی: اوراسیاگرایی، روابط روسیه و آمریکا، تئوری چهارم سیاست.

^۱ کارشناسی ارشد مطالعات روسیه و قفقاز، دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

مقدمه

پروژه جهانی‌سازی آنگونه که در دهه‌های گذشته انتظار آن می‌رفت، روند رو به جلویی نبوده است. خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و به گوش رسیدن زمزمه‌های مشابهی در برخی دیگر از کشورهای اروپایی، خروج ایالات متحده آمریکا از پیمان همکاری کشورهای اقیانوس آرام نشانه‌هایی از افول جهانی‌سازی است. کاهش تدریجی قدرت آمریکا و ظهور قدرت‌های منطقه‌ای در شرق با ایجاد سازمان‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای، مطرح شدن همگرایی اوراسیای بزرگ توسط رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه بیش از پیش نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون را در ذهن تداعی می‌کند. این امر زمانی بیشتر جلوه می‌کند که با وجود تمام خوشبینی‌های متفکرین و تحلیلگران روسی و برخی متخصصین این حوزه در ایران از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نسبت به بهبود روابط دو کشور، کاخ سفید در اولین اظهار نظرهای رسمی بر لزوم باز پس‌دهی شبه جزیره کریمه به اوکراین توسط روسیه تأکید کرد. حال سوال اینجا است چه عواملی سد راه شکل‌گیری و استمرار روابط گسترده میان دو کشور فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا است؛ به نحوی که درست پس از آنکه گمان می‌رفت با روی کار آمدن رئیس‌جمهوری جمهوری -خواه و نه دموکرات، با نگرشی که درک متقابل بیشتری را در روسیه بر می‌انگیخت، تأکید بر مسأله کریمه به نوعی کوبیدن میخ بر تابوت رابطه‌ای است که هنوز آغاز هم نشده است. به منظور ریشه‌یابی این امر به عوامل مختلفی می‌توان اشاره کرد؛ پیشروی‌های ناتو در اروپای شرقی پس از خود فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پس از انحلال

پیمان ورشو، به نحوی که تا سال ۲۰۰۴ اعضای ناتو از ۱۹ به ۲۶ عضو و با قبول آلبانی و کرواسی در سال ۲۰۰۹ به ۲۸ عضو افزایش یافت؛ مسأله بحران یوگسلاوی و بمباران کوزوو توسط ناتو بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۹، انقلابات رنگی مورد حمایت غرب در گرجستان (انقلاب رز در سال ۲۰۰۳)، اوکراین (انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴) و در قرقیزستان (انقلاب لاله‌ای سال ۲۰۰۵)، بحران سال ۲۰۱۴ اوکراین و نا آرامی‌های سوریه (آغاز شده در سال ۲۰۱۱ تا کنون) همه از جمله عواملی می‌باشند که از منظر روسیه در تضعیف و وخامت روابط روسیه با ایالات متحده آمریکا نقش انکارناپذیری داشته‌اند (Lefebvre, 2016: 2-11). لیکن در مقاله حاضر قصد بر این است که از منظر عوامل اندیشه‌ای موانع رسیدن به درک متقابل میان دو کشور بررسی گردد که خود پایه‌ای است بر شکل‌گیری نگرش‌ها و ذهنیت‌های نخبگان و مقامات کشورها در قبال یکدیگر.

از طرفی روسیه کشوری است با قلمرو وسیع که در پهنه اوراسیا گسترده شده است و با توجه به موقعیت جغرافیایی که در آن قرار گرفته است در طول سده‌های اخیر با چالش‌های مختلفی در غرب، شرق و جنوب مواجه بوده است. لیکن در این اواخر این مشکلات حادثتر نیز شده است. ضعف دولت در تأثیرگذاری در حوزه پیرامونی خود به ویژه در اوکراین و عدم توانایی حل مناقشات داخلی در برخی مناطق جنوبی لاجرم روسیه را به سمت و سوی تقابل در قبال روند جهانی‌سازی معاصر می‌کشاند. با وجود اینکه روسیه پس از خود فروپاشی شوروی و دوران آشفته یلتسین توانسته است تا حدی خود را در عرصه بین‌الملل



مبانی اندیشه‌ای اوراسیاگرایی

اوراسیاگرایی ریشه در نظریات ژئوپلیتیکی هلفورد مکیندر^۱ (۱۸۶۱-۱۹۴۷) در سال‌های آغازین قرن بیستم دارد. وی با اعتقاد به تأثیر محیط جغرافیایی بر روی سیاست، در مقاله‌ای با عنوان «محور جغرافیایی تاریخ» به سال ۱۹۰۴ در یک تقسیم‌بندی، هسته اصلی اوراسیا (هارتلند)^۲ را به عنوان محور جغرافیایی تاریخ بشر معرفی کرد. مکیندر بر این باور بود که تأمین امنیت اروپای غربی (میلند یا هلال داخلی)^۳ در کنار هلال خارجی مبنای بسیاری از منازعات قرن پیش رو خواهد بود (Маккиндер, 1951: 6-8). چراکه قدرت بری با توسعه تکنولوژی حمل و نقل و ویژه راه آهن درصدد جایگزینی قدرت بحری بوده و دولت‌هایی که بر منطقه اوراسیا با خاک حاصلخیز و معادن غنی تسلط داشته باشند، حکمرانی جهان را در اختیار خواهند داشت. تحولات روسیه و منازعات بین‌المللی-ژئوپلیتیکی این کشور در ابتدای قرن بیستم در شکل‌گیری این نظریه نقش کلیدی داشت که خود پس زمینه اصلی نگرانی این اندیشمند از آینده بریتانیا و مستعمرات این کشور و تحولات نظام جهانی در آن دوره بود. با انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی، بلند پروازی‌های این کشور بیش از پیش به عنوان یک تهدید مورد توجه و رصد مکیندر قرار گرفت. او پیش‌بینی کرد که روسیه با ایجاد یک اتحادیه با سایر کشورها درصدد برتری در اوراسیا در قرن بیستم خواهد بود. از اینرو با تکمیل

باز یابد، ولی به نظر می‌رسد قادر به تثبیت موقعیتی در خور یک ابر قدرت در این پروسه تحت سلطه ایالات متحده نشده است. گرایش به غرب که در دهه‌های اخیر جزء لاینفک سیاست خارجی روسیه بوده است، در تقابل با اندیشه‌های اوراسیاگرایانه‌ای قرار می‌گیرد که ناشی از پهنه قاره‌گونه و منحصر به فرد این کشور می‌باشد. از اینرو بررسی نوع نگرش این مکتب نسبت به آمریکا می‌تواند ما را در درک عدم شکل‌گیری و استمرار روابط گسترده میان دو کشور رهنمون سازد.

در این رابطه، مقاله حاضر با طرح چند پرسش به این موضوع می‌پردازد، از منظر اوراسیاگرایی آمریکا چطور ارزیابی می‌گردد (پرسش اصلی)، اهمیت اوراسیاگرایی در چیست؟ و از این منظر چه عواملی سد راه توسعه روابط دو کشور می‌باشد؟ در پاسخ به پرسش‌های طرح شده این ایده مطرح می‌گردد که روسیه با اعتقاد به رو به افول رفتن هژمونی آمریکا و شکل‌گیری نظام جهانی جدید به منظور تثبیت حاکمیت خود و نیز احیای تمامیت پهنه اوراسیایی روسیه ناچار به اتخاذ رویکردهایی است که موجب تقابل با غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا می‌گردد. در این راستا مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش توصیف و تحلیل، ابتدا به تبیین مبانی اندیشه‌ای اوراسیاگرایی و سپس به ارزیابی متغیرها می‌پردازد.

^۱Helford Mackinder

^۲The Geographical Pivot of History

^۳این مفاهیم اولین بار توسط هاوس هوفر (۱۸۶۹-۱۹۴۶) مطرح گردید.

خواهد پیوست. اختلافات تمدنی با روند رو به رشد جهانی شدن و گسترش ارتباطات و کنش‌ها و واکنش‌های منتج از آن به واسطه افزایش آگاهی نسبت به فرهنگ و تمدن رو به افزایش می‌گذارد. پدیده‌هایی نظیر مهاجرت، تعاملات اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی از یک طرف موجب تحولات اجتماعی ناشی از رشد شاخص‌های توسعه شده که ضعیف شدن بنیان‌های بومی و کهن هویتی ملت‌ها را به دنبال دارد؛ از طرفی منشأیی برای بنیادگرایی مذهبی است که در تقابل با چنین خلاء هویتی بروز می‌یابد. از دید هانتینگتون مذهب در تمایزات و اختلافات تمدنی جایگاه قابل تأملی داشته و حتی از عامل قومیت نیز تأثیرگذارتر است. روسیه در این تقسیم‌بندی جزء تمدن ارتدوکس اسلاو و متمایز از تمدن مسیحی غرب قرار می‌گیرد که رهبری تمدن خاص خود را برعهده دارد. چرا که از نظر هانتینگتون مذهب ارتدوکسی که روسیه از بیزانس به ارث برده، قرابت قابل توجهی به اسلام و شرق دارد تا دنیای مسیحیت (Huntington, 1996: 20-70). منطقه‌گرایی و ایجاد اتحادیه‌های اقتصادی این کشور پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با تمرکز بر تعاملات درون منطقه‌ای و نه میان منطقه‌ای، تأکید بر عظمت کشور به لحاظ سرزمینی و نظامی‌گری و نه شاخص‌های توسعه، کمک‌های نظامی به کشورهای خاورمیانه، گرایش به چین همه از دلایلی هستند که وی در تمایز روسیه از غرب برمی‌شمارد. از این منظر چالش‌هایی که روسیه پس از فروپاشی در خارج نزدیک خود با آن مواجه شده و سعی این کشور در بازیابی حوزه نفوذ خود به مانند دوران اتحاد جماهیر

نظریه قبلی خود و با تردید نسبت به دکترین مونروئه و سیاست عدم مداخله در اروپا، و طرح ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا در پایان جنگ جهانی اول، لازمه تداوم سلطه انگلستان را در دسترسی به آسیای مرکزی و اتحاد با آمریکا می‌دید. مکیندر در سال ۱۹۴۳ بر بازاریابی توسعه سرزمینی روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) که منطقه وسیعی از جهان و نیمی از قاره اروپا را در اختیار داشت به منظور ممانعت از تهدید دموکراسی کشورهای غربی که سرزمین‌های کوچکی در اختیار داشتند، تأکید داشت. در واقع تئوری هارتلند هلفورد مکیندر از یک طرف به نوعی مبنای علمی است برای روسیه هراسی غربی‌ها که اساس تقابل راهبردی سال‌های پس از جنگ (جنگ سرد) و موجب طرح سد نفوذ، تئوری بازاریابی، و گسترش تسلیحات هسته‌ای (بلوئت، ۱۳۸۷: ۲۸-۱۴۳) و از همه مشهورتر نظریه برخورد تمدن‌ها شد؛ و از طرف دیگر جبر ژئوپلیتیکی^۱ که وی از تأثیر عوامل محیطی، جغرافیایی، سرزمینی بر منافع ملی عرضه کرد، بنیان شکل‌گیری اندیشه‌های اوراسیاگرایانه در روسیه تا به امروز شده است (واعظزاده، ۱۳۹۵: ۱۳-۱۱).

لیکن تقسیم‌بندی هانتینگتون از نوع دیگری است. هانتینگتون باور دارد که در دوران پسا شوروی و با خاتمه جنگ سرد تقسیم‌بندی کشورها نه برحسب نظام سیاسی و اقتصادی که به لحاظ فرهنگی، تمدنی صورت می‌پذیرد. لذا جهان پیش‌رو بر اثر کنش و واکنش میان چند تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت و مهمترین منازعات و تنش‌ها در امتداد خطوط گسل‌های فرهنگی این تمدن‌ها به وقوع

¹Geopolitical Determinism



و اتصال سرزمینی این خط در اوراسیایی بودن تمدن روسیه تأکید دارد که از ارکان غیرقابل چشم‌پوشی اندیشه اوراسیاگرایی از بدو ایجاد تاکنون بوده است و در آخر صراحتاً نگرش اوراسیاگرایی را به عنوان مبنای هویت و ملی‌گرایی روسیه پسا شوروی به رسمیت می‌شناسد. نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون و تقسیم‌بندی که وی از تمدن‌ها ارائه داده بخش قابل توجهی از کتاب «تئوری چهارم سیاست»^۱ را به خود اختصاص داده که مهمترین منبع شناخت اوراسیاگرایی معاصر روسیه است.

مفهوم و پیشینه اوراسیاگرایی

اوراسیاگرایی به عنوان یک مکتب فکری پس از شکست روسیه در جنگ جهانی اول و تجزیه امپراتوری‌های اتریش و عثمانی، بروز جنگ‌های خونین داخلی در دهه ۱۹۲۰ از جانب تنی چند از متفکرین مهاجر روس در اروپا مطرح شد. این اندیشه که بعدها مبدل به شالوده هویتی روسیه گردید؛ با ارائه تفسیر جدید و در نظر گرفتن ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و فرهنگی روسیه و میراث تاریخی آن، تمایز این کشور را به ویژه نسبت به غرب تبیین کرده و مبنایی متمایز برای هویت، رسالت و سرنوشت روسیه ایجاد کرد. اوراسیاگرایی تنها نهضتی است که دیدگاه مثبتی درباره دیگری بودن روسیه بیان کرده است. هدف این نهضت آن است که استیلای فرهنگ غرب و آرمان‌های برآمده از آن را مورد نقد قرار داده و اثبات کند تمدن و جامعه متمدن صرفاً منحصر به آن مفهومی نیست که غرب و تمدن

شوروی، این کشور را به سمت و سوی دوری از غرب و احیای رهبری تمدن ارتدوکس اوراسیایی سوق داده است و صد البته این امر متضمن منافع تمدنی و منطقه‌ای متعددی است که روسیه مایل است از جانب غرب مورد پذیرش قرار بگیرند (Хантингтон, 2006: 77-103). تنها راه مانایی این تمدن حفاظت از پهنه سرزمینی و ممانعت از ورود هر نوع اندیشه یا ساختار بیگانه است. هانتینگتون با اشاره به عدم یکپارچگی موجود در اوکراین، پیچیدگی‌های تاریخی و فرهنگی میان این کشور و روسیه‌ای که در دوران پسا شوروی تعریف مشخصی از هویت خود نداشته و با خلاء ایدئولوژیکی روبرو است (از درون گسیخته است)؛ اوکراین را یکی از مناطق بروز تقابل تمدنی معرفی می‌کند. وی تأکید دارد که غرب به منظور حفظ موقعیت خود باید در درون سایر تمدن‌ها گروه‌هایی را که به غرب گرایش دارند مورد حمایت قرار دهند. علی‌الخصوص در صورتی که روسیه نتواند وارد جامعه جهانی یا همان غرب شود و این امر در اروپای شرقی می‌بایست به شدت مورد توجه قرار گیرد.

نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون با آنکه یک دیدگاه رئالیستی با محوریت فرهنگ است که بیشتر ویژگی سیاست‌های تجویزی-حکومتی را دارد (حکیمی‌پور، ۱۳۹۳: ۳-۵)، در بروز مجدد اندیشه اوراسیاگرایانه در میان متفکرین و سیاستمداران روسی از چند جهت دارای اهمیت است؛ در وحله اول این نظریه بر تمایز روسیه از غرب صحنه می‌گذارد و با برشمردن موانع پیوستن روسیه به تمدن غرب در کنار سایر تمدن‌های غیرغربی بر تحقق دنیایی چندقطبی معترف است؛ دوم این نظریه بر اهمیت اوکراین

¹The Fourth Political Theory

Лозанский, 2007:35). تأکید بر سرزمین و حفظ ساختار امپراتوری آن وجه مشترک اندیشمندان مطرح این مکتب چون تروبتسکوی، پانارین^۲ و گوملیوف^۳ و دوگین^۴ بوده و لازمه حفظ چنین سرزمینی دوری از دنیای لیبرالیسم و مدرنیته رو به انحطاط آن و قرابت هرچه بیشتر با شرق و جنوب می‌باشد که دارای ارزش‌های قابل درک‌تری چون سلسله مراتب، قدرت متمرکز و اعتقادات مذهبی و پایبندی به سنت‌ها هستند.

اوراسیاگرایی جدید

با اضمحلال وجه ابرقدرتی روسیه در عرصه بین‌الملل در نتیجه سیاست‌های یلتسین (۱۹۹۹-۱۹۹۱) و تداوم تلاش غرب برای بازیابی موقعیت‌های از دست رفته خود در شرق اروپا، تعامل این کشور با غرب با چالش جدی مواجه شد. این فضا بستر مناسبی را برای ظهور مجدد اندیشه‌های اوراسیاگرایانه در جهت تحقق دوباره قدرت گذشته روسیه فراهم کرد. اعتقاد به ایجاد شبکه‌ای امپراتوری روسی که حافظ منافع این کشور در محدوده خارج نزدیک بوده و همتایی برای تمدن آتلانتیک ایالات متحده آمریکا باشد (شلاپنتوخ، ۱۳۹۴: ۳۱)، از ارکان اصلی ایده نئو اوراسیا-گرایی بوده که توسط اندیشه‌پرداز مطرح این مکتب، الکساندر دوگین مطرح گشته است. از این منظر ناحیه اوراسیا میراث روسیه و محیط سنتی روس‌ها بوده، لذا لازم است تسلط بر این مناطق و حمایت از روس‌تباران ساکن در

اروپایی برخاسته از انقلاب فرانسه، به ویژه لیبرالیسم و مفهوم دولت-ملت ارائه می‌دهد. از این منظر لازمه حفظ ثبات و وحدت در سرزمین‌هایی با ملیت‌های مختلف و بی‌شمار مانند اوراسیا با فرهنگ سنتی و دهقانی حاکم بر آن، وجود دولتی قدرتمند و متمرکز با یک ایدئولوژی فرهنگی-دولتی واحد می‌باشد (- 3 1 6 Уткин, 2005:320). به بیان دیگر اوراسیاگرایی تلاشی است در جهت قانونی کردن امپراتوری روسیه، گسترش پهنه قاره‌گونه و آسیایی آن، پیش‌بینی آینده‌ای پرافتخار، ایجاد یک ایدئولوژی سیاسی شبه خودکامه و آموزه علمی کاملاً ناسیونالیستی (Ларюэль, 2009:78). البته نمی‌توان در شکل‌گیری اولیه اوراسیاگرایی، تأثیر نظریه اسپنگلر^۱ مبنی بر افول غرب و شوک ناشی از فروپاشی امپراتوری روسی را نادیده گرفت (Пахлёвска, 2011:50). اوراسیاگرایان اولیه معتقد بودند راهی که روسیه تا جنگ جهانی اول در طی ۲۰۰ سال غربی‌سازی طی کرده است؛ اقتباسی نامأنوس از فرانسه و آلمان بوده که هیچ سنخیتی با سنت و فرهنگ و ساختارهای اجتماعی روسیه نداشته است. حتی الحاد و مادی‌گری نشأت گرفته از مارکسیسم که در آن سال‌ها مبدل به اندیشه غالب در بین حکمرانان کشور گشته بود از نظر ایشان اندیشه‌ای وارداتی از غرب تلقی شد که به قیمت پشت پا زدن به تمامی پشتوانه‌های آباء و اجدادی نتیجه‌ای جز بحران‌های داخلی برای روسیه در پی نداشته است)

¹Oswald Spengler

²Aleksandr Panarin

³Lev Gumliov

⁴Aleksandr Dugin



رئیس هیأت امنای موسسه پژوهشی گفتگوی تمدن‌ها به پشتوانه همین نگرش بر این باور هستند که این کشور به عنوان یکی از تمدن‌های جهان می‌تواند به مثابه پلی بین شرق و غرب به ایفای نقش بپردازد. تأثیر اوراسیاگرایی نوین به ویژه با از دست رفتن نفوذ روسیه در اروپای شرقی بدون دستیابی به هیچ امتیاز خاصی به شدت رو به فزونی گذاشته و ماحصل آن طرد هرگونه غربی‌سازی در روسیه است. از اینرو بررسی نوع نگرش این مکتب نسبت به آمریکا می‌تواند ما را در درک عدم شکل‌گیری و استمرار روابط گسترده میان دو کشور رهنمون باشد.

جایگاه آمریکا در دیدگاه اوراسیاگرایی جدید

اوراسیاگرایی اولیه در تقابل با فرهنگ و ساختارهای برخاسته از انقلاب فرانسه تعریف شد که در آن دوره در حال سیطره بر سراسر اروپا بود. به بیان دیگر اروپا و بویژه اروپای غربی و نه آمریکا، در مرکز این ضدیت قرار داشته و شیطان جهانی نامیده می‌شد (هانتر، ۱۳۹۱: ۳۳-۲۵). در واقع اوراسیاگرایان پیش از جنگ جهانی و حتی در اوایل دوران شوروی نگاهی مبتنی بر داخل داشتند. بحران ناشی از زوال امپراتوری و احساس نگرانی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی موجب تمرکز این اندیشه بر حفظ یکپارچگی و اتحاد آن در محدوده قلمرو اوراسیایی شده بود. تحت تأثیر جهان دوقطبی دوران جنگ سرد و رویارویی همه‌جانبه اتحاد جماهیر شوروی با ایالات متحده آمریکا، ظهور مجدد اندیشه‌های اوراسیاگرایی در آراء الکساندر دوگین، با تقابل با ایالات متحده آمریکا به عنوان هسته اصلی تمدن غرب تعریف گردید. اوراسیاگرایی جدید

آن مجدداً در اولویت قرار گیرد. همچنین به منظور رسیدن به افق ترسیم شده یا همان نوسازی بدون غربی‌شدن، می‌بایست از امپریالیزم قرن حاضر (جهانی‌سازی) که کنه و ماهیت لیبرالیزم و مدرنیزم غربی است، پرهیز گردد (لاروئل، ۱۳۸۸: ۲۲۹-۲۲۷). این پرهیز می‌بایست نه از روش تقابلی فاشیستی و نه کمونیستی یا هر نوع گرایش افراطی صورت پذیرد که تئوری چهارم سیاست نام گرفته است. دوگین تئوری چهارم سیاست را یک فلسفه سیاسی قلمداد می‌کند که دارای سه سطح خارجی، میانی و داخلی است. در سطح خارجی این نظریه قائل به یک جهان چندقطبی است و روسیه به پشتوانه تمدن اوراسیایی خود یکی از این مراکز تصمیم‌گیری جهانی محسوب می‌گردد. در سطح میانی نوزایی و همگرایی کشورهای مستقل همسو (CIS) در قالب اتحاد اوراسیایی یکپارچه بر پایه تدابیر ایدئولوژیک، اقتصادی و اداری جدید مدنظر بوده و در سطح داخلی معتقد به ساختار سیاسی جامعه در قالب فدرال است که متضمن ملی‌گرایی اوراسیایی روسیه با حفظ پیوندهای راهبردی و خودمختاری قومی- فرهنگی می‌باشد. اوراسیاگرایی جدید از مکاتب فکری جدی و تأثیرگذاری است که بسیاری دیگر از مکاتب اندیشه‌ای و حرکت‌های فکری را در این کشور تحت تأثیر قرار داده است. گرایش‌های محافظه‌کاری، اشتراکی‌گرایی و ضدیت با غرب و فرهنگ و ساختار برخاسته از آن فصل مشترک اندیشه‌های اوراسیاگرایی، کمونیستی و ملی‌گرایی در این کشور می‌باشد. به نحوی که امروزه اغلب گونه‌های ملی‌گرا اعتقادی به تحقق لیبرالیزم در روسیه ندارند (Parland, 2004: 94). بسیاری از متفکرین روسی چون دکتر یاکونین (118-).

از دیگر موارد تقابل اندیشه نئو اوراسیاگرایی با ایالات متحده آمریکا لیبرالیسم و تجلی آزادی لیبرالیسم غربی در جوامع بشری است که دوگین از آن به عنوان تاوان سکولار نام می‌برد. تاوانی که به سقوط اخلاق، فروپاشی بنیان‌های خانواده، حذف خدا از زندگی بشری منجر شده و انسان را مبدل به برده امیال طبیعی کرده است. با تمایز قائل شدن میان آزادی از و آزادی برای هدف و غایت لیبرالیسم، آزادی انسان از ارزش‌های مذهبی، سنت و فرهنگ برشمرده می‌شود که انسان را تهی از ریشه‌های وجودی و معنوی می‌کند. از این منظر لیبرالیسم (آزادی از) شر مطلق در قرن آمریکایی است و تقدیر روسیه هجمه‌ای همه‌جانبه به شکل جنگ صلیبی علیه ایالات متحده آمریکا و جهانی‌سازی لیبرالیسم می‌باشد که در مقابل خدا و سنت‌ها قد علم کرده است (Дугин, 2009: 47-50).

دموکراسی حاکم بر جوامع غربی نیز از دیگر عوامل تقابلی اوراسیاگرایی جدید و ایالات متحده آمریکا است. با طرح این پرسش که دموکراسی مقدس است یا سکولار چنین تبیین می‌گردد که برخلاف آنچه غرب ادعا می‌کند دموکراسی موجب برابری آحاد جامعه نگردیده و چونان حکومت‌های ابتدایی و باستانی بستر ساز حاکمیت گروهی معین بر جوامع بشری گشته است. در واقع روندهای دموکراسی بیشتر مبتنی بر نوعی طبقه‌بندی اجتماعی است که بسیاری از این طبقات در روندهای دموکراسی حذف می‌گردند. ضعفا، فرودستان، زنان و خدا باوران در دموکراسی معاصر دیگری، احمق و غیر شهروند محسوب می‌گردند. حتی روند توسعه دموکراسی در سطح جهان نیز نوعی استبداد تلقی می‌گردد چراکه به واسطه منطقی

۷ تمدن جهانی را بر مبنای ویژگی جغرافیایی به دو گروه عمده تمدن‌های قاره‌ای و جزیره‌ای تفکیک می‌کند که مبنای شکل‌گیری دو نوع امپراتوری قاره‌ای و جزیره‌ای می‌باشند. امپراتوری قاره‌ای دارای تمدنی یکپارچه، معنویت -گرا و غیراستثماري بوده و ایدئولوژی حاکم بر آن اوراسیا-گرایی با محوریت روسیه است. در نقطه مقابل، امپراتوری جزیره‌ای با محوریت ایالات متحده آمریکا قرار دارد که جانشین امپراتوری بریتانیا گشته و مبتنی بر بی‌ثباتی، بی‌ریشگی و مادی‌گرایی است که آتلانتیک‌گرایی نامیده شده است. این تمدن از دیرباز در رقابت با تمدن قاره‌ای بوده و امروزه نیز آتلانتیک‌گرایان در پی چیرگی بر جهان در شکل دنیاگرایی و پیرو ساختن فرهنگ‌های سنتی اور-اسیا تحت عنوان جهانی‌سازی می‌باشند. رسالت روسیه در این میان ایجاد اتحاد در منطقه اوراسیا بر ضد امپراتوری آتلانتیک‌گرا و جهان‌گرایان در یک اتحادیه جدید جهانی است. لیکن برخلاف نظریه کلاسیک خود بر لزوم توسعه روابط نزدیک روسیه با اروپا و همراه کردن اروپا با خود در مسیر پیش‌رو به منظور ایفای نقش ناجی اروپا را، این بار از دامان سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا تأکید می‌کند (همان، ۳۲۵-۳۲۳). تقابل همیشگی سنت و مدرنیته یا همان انقلاب محافظه‌کارانه دائمی دلالت بر منازعه ابدی روسیه به عنوان رهبر قدرت اوراسیایی قاره‌ای با ایالات متحده به عنوان دشمن اصلی آن دارد. چرا که از این منظر میل به یکسان کردن جهان مطابق مدل آمریکایی موجب متلاشی شدن روسیه و انهدام کامل هسته تمدن اوراسیایی این کشور می‌گردد (شلاپنتوخ، پیشین: ۲۹-۳۰).



از کشور زندگی می‌کنند جزئی از وظایف دولت و سیاست خارجی آن محسوب می‌گردد؛ لیکن در مورد روسیه دستاویزی برای هویت‌سازی برمبنای نژاد، تأکید بر تفوق نژاد روس بوده و از همه مهمتر حق دخالت در امور داخلی کشورهایی که روس تباران کثیری را در خود جای داده‌اند، بر خود مسلم می‌شمارد.

اوراسیاگرایان، آمریکای امروز را کشوری در حال گسست می‌دانند که نه تنها در رهبری سیستم جهانی تک‌قطبی خود ساخته دچار ضعف گردیده، که به واسطه قطبی شدن جامعه از درون نیز دچار مشکلات عدیده داخلی گشته است. از اینرو به منظور حفظ انسجام در داخل آمریکا نیاز به یک نبرد در عرصه بین‌الملل دارد که بحران سوریه این شرایط را فراهم آورده است. لیکن از آنجایی که روسیه سهم بزرگی در جنگ بر علیه تروریست‌ها را در این کشور برعهده داشته و به موفقیت‌هایی هم نائل آمده، عملاً آمریکا در یک وضعیت بغرنج (پارادوکس) قرار گرفته است. حمله به نیروهای سوریه، تجهیز نیروهای تروریستی، در کنار رهبری ائتلاف جهانی مبارزه با تروریزم نمود این وضعیت تلقی می‌گردد. تداوم چنین وضعیتی وجه هم‌زمن ایالات متحده آمریکا را در عرصه بین‌الملل به شدت به چالش می‌کشد و این امر از منظر اوراسیاگرایی به خودی خود یک پیروزی و گامی در راستای تحقق جهان چندقطبی و احیای امپراتوری اوراسیایی محسوب می‌گردد.

سلطه‌طلب و به شکلی زورگویانه یا به تعبیر غربی آن از طریق قدرت نرم، به سایر جوامع تحمیل شده بدون اینکه حق انتخابی بر گزینش دستاوردهای مفید مدرنیسم و رد مواردی که ضارزش محسوب می‌گردند، برای سایرین قائل باشد. علاوه بر آن جوامعی که التزامی به دموکراسی غربی نداشته باشند غیرخودی و بیگانه تلقی شده از دایره تصمیم‌گیری‌های جهانی کنار گذاشته می‌شوند. این روند همان روش کهنه حکومت‌های باستانی و استفاده آنها از مفاهیمی چون امر مقدس با ماهیتی غیرمنطقی، مرتجع و عاری از هرگونه مساوات در مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، حقوق شهروندی و محترم شمردن فردگرایی است و این ذات دموکراسی غربی است (Дугин, Ibid: 50-56)، که آمریکا به عنوان قدرت بلامنازع سعی بر تحمیل آن با استفاده از همه ابزارهای تحریم، بازدارندگی و یا مشروط کردن، پذیرفته شدن در باشگاه غرب در سراسر جهان دارد. از دیگر عواملی که در دیدگاه اوراسیاگرایی نسبت به ایالات متحده آمریکا نقش برجسته‌ای دارد حمایت از روس تبارانی است که در خارج از مرزهای روسیه زندگی می‌کنند. البته این امر پایه ملی‌گرایی روسیه است، چنانچه علاوه بر نظریات نئو اوراسیاگرایی دوگین، سرگی کاراگانوف نیز با ارائه نظریه ایدئولوژی میهن‌پرستانه^۱ در تأیید این مسأله بیان می‌دارد روس تباران خارج از کشور نیز جزئی از ملت بزرگ روسیه بوده و روسیه جدید باید از نژاد روس‌ها در خارج از مرزهای خود حمایت کند (حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۲۰). با آنکه حمایت از اتباع هر ملتی که در خارج

¹Patriotic Ideology

روابط روسیه و آمریکا در پرتو اندیشه اوراسیا- گرایی جدید روسی

ولادیمیر پوتین دوران ریاست جمهوری خود را با همگرایی بیش از پیش با ساختارهای غربی آغاز کرد. وی در ابتدای امر به مانند یلتسین شراکت با غرب را پایه مدرن‌سازی و بازیابی مولفه‌های قدرت روسیه تلقی می‌کرد. ابراز تمایل وی در پیوستن روسیه به ناتو در مصاحبه با دیوید فراست در مارس سال ۲۰۰۰ و تماس تلفنی با لرد رابرتسون دبیر کل وقت ناتو در این مورد، درخواست همراهی با آمریکا در جنگ بر علیه تروریسم پس از وقایع ۱۱ سپتامبر همه حاکی از تداوم روابط روسیه و غرب در عرصه بین‌الملل بودند. اوج این همکاری ایجاد پایگاهی نظامی ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی در حمله نظامی به افغانستان و اعلام قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی به عنوان حوزه امنیت متقابل دو کشور در سال ۲۰۰۲ از جانب روسای جمهور دو کشور می‌باشد. به نحویکه بسیاری از کارشناسان چون برژینسکی در آن دوران به این باور رسیدند که روسیه می‌تواند به حلقه تمدن لیبرال نفوذ کند یا دستکم نقش شریک کوچک‌تر ایالات متحده و یا غرب را ایفا کند (Шевцова, 2010:48-52). صد البته ولادیمیر پوتین همچون یلتسین شرق را فراموش نکرد. طرح سیاست خارجی پوتین آسیا و بویژه اوراسیا محور نیز بود و جهت‌گیری آن اثبات این امر بود که روسیه می‌تواند مجدداً مبدل به یک قدرت مطرح منطقه‌ای گردد. سفر وی در سال ۲۰۰۰ به چین و عقد قرارداد نظامی با این کشور از نظر برخی تحلیلگران غربی در حکم اتحاد نظامی میان دو کشور تلقی شد. در همین سال پوتین به کره شمالی و کوبا سفر کرد که هر دو از

دشمنان قسم خورده ایالات متحده بودند. لغو موافقتنامه گور-چرنومردین و از سرگیری کامل فروش تسلیحات به ایران چشمگیرترین اقدام وی در این راستا محسوب می‌گردد (شلاپنتوخ، پیشین: ۴۵-۴۶).

سال ۲۰۰۳ و حمله ایالات متحده آمریکا به عراق و نادیده گرفتن مخالفت فدراسیون روسیه و برخی کشورهای اروپایی را می‌توان سرآغاز تیرگی روابط دو کشور و نمود اوراسیاگرایی در سیاست خارجی روسیه محسوب کرد. همسویی روسیه با آلمان و فرانسه در مخالفت و ابراز ناخشنودی از حمله ایالات متحده به عراق از جانب نئواور-اسیاگرایان در راستای تحکیم طرح‌های ژئوپلیتیک اور-اسیایی ارزیابی گردید. چرا که در نظر ایشان اروپا می‌توانست بخشی از اتحاد اوراسیاگرایی در یک جهان چندقطبی باشد (Ларюэл, Там же: 85).

گسترش ناتو در داخل مرزهای شوروی سابق در سال ۲۰۰۴ برخلاف توافقات قبلی و با وجود مخالفت روسیه، بروز انقلابات رنگی در پایان همان سال در اوکراین، گرجستان و سپس در قرقیزستان و رقابت دو کشور بر سر حفظ و یا توسعه نفوذ خود در این مناطق، اعلام استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا (NMD) و رادارهای پیشرفته آن ابتدا در مرزهای قاره آمریکا (۲۰۰۴) و سپس اعلام استقرار آنها در اروپا در نزدیکی مرزهای فدراسیون روسیه اقتدار این کشور را در منطقه پیرامونی به چالش کشیده و موجب جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه در حوزه تقویت مواضع ژئوپلیتیک در برابر ایالات متحده آمریکا گشت. موضع‌گیری ولادیمیر پوتین در نشست امنیتی مونیخ در فوریه سال ۲۰۰۷، صدور فرمان تعلیق پیمان محدودیت نیروهای



جهانی و استراتژیک می‌دانند (حسینی و آئینه‌وند، پیشین: ۸).

با روی کار آمدن مجدد پوتین در سال ۲۰۱۲ سیاست خارجی روسیه با توجه به تحولات بین‌المللی، بحران‌های خاورمیانه و بویژه بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ بیش از پیش سمت و سوی تقویت مواضع ژئوپلیتیک به خود گرفته است. الحاق شبه جزیره کریمه به روسیه و دخالت نظامی در شرق اوکراین به منظور حمایت از روس‌تباران آن منطقه و ورود نظامی به مسأله سوریه حاکی از فاصله گرفتن سیاست خارجه روسیه از عملگرایی دولت محور به سمت اندیشه‌های اوراسیاگرایانه است. مقاومت در برابر حضور و نفوذ ایالات متحده و ناتو در این مناطق همزمان با صیانت از برتری مسکو و تضمین منافع اقتصادی، سیاسی، امنیتی آن در این مناطق در همین راستا ارزیابی می‌گردد. لذا هر تلاشی برای تغییر وضع ژئوپلیتیک موجود از قبیل تسریع عضویت گرجستان یا اوکراین در ناتو یا اتحادیه اروپا و یا تغییر در حاکمیت این کشورها، تلاش آمریکا برای محاصره و از میان برداشتن روسیه تلقی شده و واکنش شدید روسیه را در پی داشته است (رستمی، ۱۳۹۵: ۱۹۳-۱۹۱).

نقش جدید خاورمیانه‌ای که روسیه با بالا گرفتن بحران اوکراین و ظهور پدیده داعش در منطقه ایفا می‌کند، از دیگر موارد تقابلی روسیه و آمریکا با مولفه‌های اوراسیا-گرایی است. روسیه در پی گسترش روابط خود با کشورهای خاورمیانه، دخالت‌های آمریکا در منطقه را به منزله جلوه‌هایی از انقلابات رنگی که در سال‌های گذشته در جمهوری‌های پیرامون روسیه نیز رخ داده است، تلقی می‌کند. علاوه بر آن پیکارجویانی که به تعداد زیاد از نواحی قفقاز و

متعارف در اروپا (CFE) و قراردادهای بین‌المللی مربوط به آن در جولای همان سال در همین راستا ارزیابی می‌گردند. تقابلات دو کشور در شورای امنیت بر سر همکاری با ایران، سوریه، کره شمالی و بویژه مسأله گرجستان در خلال سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به رویارویی جدی مبدل گشت به نحویکه در سال پایانی دولت بوش، وزیر دفاع رابرت گیتس از لزوم آمادگی کشورش برای مقابله تسلیحاتی با روسیه خبر داد. مناقشات گرجستان و ورود نظامی روسیه به این مسأله را می‌توان بارزترین نمود اوراسیاگرایی در سیاست خارجی این کشور برشمرد که با تلاش اوکراین برای عضویت در ناتو و تداوم تنش‌ها در مورد سپر دفاع موشکی تشدید گردید و بر رویکردهای عمل‌گرا و همکاری‌های روسیه با جامعه جهانی در خلال سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ بر سر مسائلی چون مبارزه با تروریسم، برنامه هسته‌ای ایران و یا لیبی نیز سایه افکند. علیرغم اینکه این همکاری‌ها ما به ازایی چون منصرف شدن آمریکا از بحث سپر دفاع موشکی داشت؛ لیکن در قبال تحولات منطقه‌ای روسیه نشان داد که به عنوان یک قدرت اوراسیایی تمام عیار به جد می‌کوشد از تکرار وقایع بالتیک در سایر مناطق پیرامونی ممانعت ورزد حتی به واسطه ایجاد کوهی از مناقشات سرد. راهبرد سیاست خارجی روسیه از این پس بر عمل‌گرایی، استقلال، اعتماد به نفس و مقابله با نظم تک-قطبی آمریکا پیش رفته است. این کشور نشان داده است که یک نظام بین‌الملل چندقطبی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی را مدنظر دارد؛ لذا دیگر خود را صرفاً یک قدرت منطقه‌ای ندانسته، بلکه خود را شایسته حضور در مدیریت مسائل

آسیای مرکزی در سوریه علیه دولت اسد مبارزه می‌کنند، خواهان نبرد با حکومت کشورهای خود می‌باشند. اغلب این افراد بویژه پیکارجویان قفقازی امید دارند که پس از خلع اسد با کمک دیگر گروه‌های معارض در سوریه به قفقاز رفته و به مبارزه با روسیه بپردازند. این ویژگی انگیزه مقابله با جریان‌ات تروریستی را در منطقه و حامیان آنان افزایش می‌دهد. اساساً ورود روسیه به بحران خاورمیانه و جنگ داخلی سوریه بازتاب دهنده تلاش پوتین برای دور کردن جبهه منازعه با غرب از مرزهای روسیه و کشاندن میدان رقابت به مناطق دورتر از قلمرو شوروی سابق است (همان، ۲۰۰۸).

لذا آنچه که بیش از هر چیز بازتاب اندیشه‌های اوراسیا-گرایی را در روابط روسیه و آمریکا آشکار می‌سازد، تلاش مسکو برای رهبری و نظارت بر مناطق پیرامونی است که به طور سنتی حوزه نفوذ خود قلمداد می‌کند. برون نگه داشتن غرب و بویژه ناتو و همچنین مقاومت در برابر نفوذ آمریکا و ساختارهای غربی در کنار حفظ امنیت و حاکمیت موجود در این مناطق بسیاری از واکنش‌های روسیه در قبال تحولات منطقه‌ای و خاورمیانه را آشکار و حتی قابل پیش‌بینی می‌گرداند.

حفظ و گسترش نفوذ روسیه در منطقه پیرامونی، مستلزم ایجاد ساختارهای منطقه‌ای به رهبری روسیه است که از زمان به قدرت رسیدن پوتین موجب شکل‌گیری اتحادیه اقتصادی اوراسیا (EAEC) در سال ۲۰۰۰ و ایجاد فضای اقتصادی واحد و اتحادیه گمرکی با مشارکت بلاروس، روسیه، قزاقستان و اوکراین در سال ۲۰۰۳، و توسعه

سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) در سال ۲۰۰۲ گردیده است. طرح ایده اتحادیه اوراسیایی که در ابتدا توسط نظر بایف^۱ رئیس جمهور قزاقستان در سال ۱۹۹۴ مطرح شد، به عنوان راهی برای پشتیبانی از تجارت، افزایش سرمایه‌گذاری در منطقه و به عنوان راه‌حلی برای به تعادل رسیدن با اتحادیه‌های غربی دیده شد (علوی‌فر، ۱۳۹۴: ۵). لیکن در پی تشدید ناگهانی رویارویی میان غرب و روسیه روابط دوجانبه و چندجانبه اقتصادی، سیاسی و امنیتی روسیه با کشورهای آسیایی به سرعت رو به گسترش گذاشت. توسعه بی‌سابقه همکاری‌ها در چارچوب سازمان شانگهای به ویژه در خلال دوران ریاست روسیه بر این سازمان در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ و ۲۰۱۵-۲۰۱۴، توافق با چین برای عبور کمربند اقتصادی جاده ابریشم از اتحادیه اقتصادی اوراسیا (نشست ۲۰۱۴ شهر دوشنبه) راه را برای طرح ایجاد اتحادیه اقتصادی اوراسیای بزرگ با همگرایی اتحادیه اقتصادی اوراسیا، سازمان شانگهای و کشورهای اتحادیه آسه‌آن هموارتر گرداند (۲۰۱۵). این طرح در واقع یک سیستم موازی و همگرای همه‌جانبه را برای ایجاد محیط ژئوپلیتیک مساعد به منظور تأمین ثبات، امنیت و رشد اقتصادی، گردش مالی ارزی (SWIFT) برای کشورهای عضو این اتحادیه‌ها فراهم می‌سازد که تجربه تحریم‌های اقتصادی و برخورد نامتساوی در حقوق را در برابر کشورهای غربی و اروپایی تجربه کرده‌اند (Konarovskiy, 2016: 149-161). به بیان دیگر روسیه امیدوار است جذب و همگرایی با قدرت‌های اقتصادی شرق و استفاده از توانمندی‌های ایشان در قالب

¹Nursultan Nazarbayev



همراهی روسیه با جامعه جهانی در بحران‌های خاورمیانه و مسأله هسته‌ای ایران، با بحران اوکراین و سپس سوریه و تحریم‌های وضع شده به انتها رسیده است (کرمی، ۱۳۹۶). لذا برای روسیه اوراسیاگرا مادامی که چشم‌اندازی برای دستیابی به سیستم جهانی منصفانه‌تر (به مفهوم اوراسیایی آن) وجود نداشته باشد، تفاوتی میان آمریکا با ترامپ جمهوری‌خواه یا با اوبامای دموکرات وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

اندیشه اوراسیاگرایی و بسیاری از مکاتب و گرایشات فکری روسیه ارزش‌های خودخوانده غربی را جهان شمول ندانسته و تحقق دموکراسی واقعی را با هژمونی آمریکا آن هم در سایه یکجانبه‌گرایی و مداخله این کشور با عناوینی چون دخالت بشردوستانه که نقض حاکمیت ملی سایر کشورها را در پی دارد، امکانپذیر نمی‌دانند. لزوم مقابله با دنیای تک-قطبی که آمریکا در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ایجاد کرده و از منظر ایشان در حال فروپاشی است، در اولویت قرار دارد. در صورتی که از منظر اوراسیاگرایی به این تقابلات بنگریم، کلیه چالش‌های میان روسیه و ایالات متحده آمریکا قابل درک می‌گردند. هرگونه حمایت غرب از ایجاد تغییر یا جداسازی بخشی از این پهنه اوراسیایی اقدامی در جهت فروپاشی روسیه قلمداد شده و واکنش شدید این کشور را در پی داشته است. چه در گرجستان یا مولداوی باشد چه در اوکراین؛ یا بسترسازی برای افزایش فعالیت‌های افراط‌گرایانه در منطقه که می‌تواند از طریق نواحی مسلمان‌نشین جنوب روسیه و قفقاز تأثیرات جدی‌تری برای روسیه داشته باشد. از اینرو چندان جای

اتحادیه اقتصادی اوراسیای بزرگ، در سایه مبارزه با تروریسم و تأمین امنیت راه‌های تجاری و انتقال انرژی در منطقه، هزینه‌هایی را که در ازای حفظ منطقه نفوذ خود در مناسبات خود با غرب پرداخته است، جبران کرده و نه تنها از جانب شرکای پیشین مورد انزوای مجدد قرار نگیرد که به عنوان قدرتی اوراسیایی (عبارت مندرج در سند سیاست خارجی سال ۲۰۰۸) در عرصه‌های امنیت بین‌الملل یک نیروی مطرح باقی بماند.

در یک جمع‌بندی از آنچه ذکر آن رفت تقابل روسیه با آمریکا در سال‌های اخیر در راستای ممانعت از بی‌ثباتی در مناطق پیرامونی، جلوگیری از نفوذ و تأثیر سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این حوزه و حمایت از روس تباران ساکن در این مناطق در دوران پسافروپاشی بی‌سابقه بوده است. در این رویکرد سیاست خارجی روسیه که آشکارا مولفه‌های نئو اوراسیاگرایی را در خود دارد، تمایز چندانی میان آمریکای جمهوری‌خواه یا دموکرات وجود ندارند. چرا که ریشه تقابل دو کشور بیش از هر چیز مربوط به ساختار و قواعد نظام بین‌الملل با بن‌مایه لیبرال دموکراسی است که در سایر حوزه‌های کنترل تسلیحات، سپر موشکی، گسترش ناتو، حقوق بشر، بحران اوکراین و سوریه بروز پیدا کرده است. مروری بر پیشینه تعاملات دو کشور در سه دهه گذشته نیز به روشنی نشان می‌دهد که تعارضات موجود علیرغم همکاری‌های مقطعی همچنان ادامه یافته است. همکاری روسیه با آمریکای جمهوری‌خواه چه در دوره ریاست جمهوری پوتین و یا بوش پسر (۲۰۰۳-۲۰۰۱) با بحران گرجستان خاتمه یافت و همچنین همکاری محدودیف با اوبامای دموکرات با طرح ری‌ست (۲۰۱۱-۲۰۰۹) و

خوبی بیانگر آن است که این اندیشه دلیل محکمی بر بی‌اعتمادی روسیه نسبت به غرب و بویژه آمریکا بوده و در مرکزیت این بی‌اعتمادی اندیشه‌های لیبرال دموکراسی قرار دارد که در قالب جهانی‌سازی وجه تهاجمی و سلطه‌جویانه به خود گرفته است. بحران اوکراین و مسأله سوریه نقطه اوج این بی‌اعتمادی قلمداد می‌گردند که با پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات آمریکا با دیدگاه‌های ضدلیبرالیستی و مشابه با عمل‌گرایی پوتین، امید آن می‌رفت که روابط دو کشور در مسیر اعتمادسازی و بهبود قرار گیرد. اما واقعیت موجود در آمریکا و موضع‌گیری‌های این کشور در قبال روسیه و بحران‌های فیمابین دال بر حکایت دیگری است. چنین به نظر می‌رسد که تقابلات میان دو کشور جدی‌تر از آن است که با مشابهت‌های موجود در شخصیت، طرز فکر و جهان‌بینی دو رئیس‌جمهور دستخوش تغییر گردند. چنانچه مشترکات متعدد میان استالین و هیتلر و درک متقابل آنها که در زمان خود منجر به عقد قرارداد مولوتوف - ریبین تروپ شد نیز مانع از رویارویی دو کشور نگردید.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- بلونت، برایان (۱۳۸۷)، *ژئواستراتژی جهانی (مکیندر و دفاع از غرب)*، مترجم: محبوبه بیات، تهران: مرکز آموزشی پژوهشی شهید صیاد شیرازی.
- ۲- حکیمی‌پور، احمد (۱۳۹۳)، «رویکردهای بین‌المللی از برخورد تا گفتگوی تمدن‌ها در پرتو جهانی شدن»، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، دوره ۷، ش ۲۷. قابل دستیابی در:

http://prb.iauctb.ac.ir/article_510744_110129.html.
Accessed on: 1396.1.20

شگفتی نیست که بحران اوکراین از جانب دوگین جنگ بزرگ قاره‌ای نامیده شده و خواستار گسیل ارتش برای یکسره کردن بحران باشد یا در قبال تشدید اوضاع در بحران سوریه، اقدام نظامی آمریکا در هدف قرار دادن ارتش سوریه اعلان جنگ به روسیه تلقی گردد.

اهمیت اندیشه‌های اوراسیاگرایانه نه تنها به لحاظ تأثیری است که بر رویکردهای سیاست خارجی روسیه گذاشته بلکه بیش از هر چیز به دلیل تثبیت آن در بن‌مایه ملی‌گرایی، هویت‌سازی و خودباوری آحاد ملت روسیه و نخبگان این کشور است. اندیشه اوراسیاگرایی در صد سال گذشته سیر تحقق اندیشه‌های جدیدی مثل مارکسیزم را در این کشور تغییر داده و هر تفکر و رویکردی را که در راستای توسعه روسیه، سیر تحولی برخلاف آن داشته، از میدان به در برده است. این مکتب فکری حرکت‌های اندیشه‌ای معاصر روسیه و متفکرین این کشور را از هر طیف و گروهی تحت تأثیر قرار داده به نحوی که الیت روسی ذهنیتشان براساس تساوی با غرب شکل گرفته است. ایشان این موقعیت برابر را نه به واسطه شاخص‌های اقتصادی یا استانداردهای اجتماعی، ساختار سیاسی یا جامعه مدنی بلکه براساس مولفه‌های ژئوپلیتیکی درک و دریافت می‌کنند. اوراسیاگرایی این امکان را به روسیه داده است که با باز تعریف خود به مثابه یک تمدن و نیرویی موازنه‌گر در برابر تمدن غرب، مبدل به قدرتی سیستم‌ساز در جهان پیش‌رو گشته و ساختاری نوین بر آن ارائه کند. بروز و تجلی اندیشه اوراسیاگرایانه در سیاستگذاری روسیه در دهه‌های اخیر در قبال بحران‌های به وجود آمده چه در حوزه‌های داخلی و چه در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای به



Available at: <http://www.robert-schuman.eu/en/european-issues/0379-russia-and-the-west-ten-disputes-and-an-inevitable-escalation>. Accessed on: 2017.4.10

3-Parland, Thomas (2004). *The Extreme Nationalist Threat in Russia: The Growing Influence of Western Rightist Ideas*. London and New York: Routledge.

4-Дугин А.Г.(2009). *Четвертая политическая теория. Россия и политические идеи XXI века*. Санкт-Петербург: Амфора.

5- Конаровский, М.А (11 апреля 2016). Россия-ШОС: Некоторые элементы стратегии. *Вестник Международных Организаций*. Available at: <http://www.iorj.hse.ru/2016-11-4/198202065.html>. Accessed on: 2017.5.10

6- Ларюэль, Марлен (2009). Переосмысление империи в постсоветско пространстве: новая евразийская идеология. *Форум новейшей восточноевропейской истории и культуры*. Available at: <http://www1.ku-eichstaett.de/ZIMOS/forum/inhaltruss11.html>. Accessed on 28 мая 2016.

7- Лозанский, Эдуард (2007). *Россия между Америкой и Китаем*. Москва: Межд дународные Отношения.

8- Пахлёвска, Оксана (2011). Неоевразизм, кризис русской идентичности и Украина. Форум новейшей восточноевропейской истории и культуры. Available at: <http://www1.ku-eichstaett.de/ZIMOS/forum/inhaltruss4.htm>. Accessed on: 28 мая 2016.

9- Уткин, Анатолий (2005). *Вызов Запада и ответ России*. Москва: Эксмо.

10- Хантингтон, Самюэль (2006). *Столкновение цивилизаций*, Москва: Издат ельский дом АСТ.

11- Шевцова, Лилия (2010). *Одинокая держава*, Москва. *Московский Центр Карнеги*.

۳- رستمی، محمدرضا (۱۳۹۵)، «پوتین، اوراسیاگرایی و دشواری‌های احیای موقعیت قدرت روسیه»، *فصلنامه روابط خارجی*، ش ۳۱، قابل دستیابی در:

<http://frqjournal.csr.ir/Article/13950914156535002487>. Accessed on: 1396.3.5

۴- شلاپنتوخ، دمیتری (۱۳۹۴)، *تصویر ایران از دید نخبگان روس*، مترجم: علی خاوری‌نژاد، تهران: موسسه ایراس.

۵- علوی‌فر، امیرحسین (۱۳۹۴)، «روند شکل‌گیری اتحادیه اقتصادی اوراسیا و ظرفیت‌های اقتصادی آن»، *موسسه مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس)*، قابل دستیابی در:

<http://iras.ir/fa/doc/article/963>. Accessed on: 1396.1.25

۶- علی‌حسینی، علی و آئینه‌وند، حسن (۱۳۹۴)، «تجزیه و تحلیل تأثیر اندیشه نئواوراسیاگرایی بر سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۲۹.

۷- کرمی، جهانگیر (۱۳۹۶)، «آمریکا و روسیه؛ توافق بزرگ ممکن است؟»، *دیپلماسی ایرانی*، قابل دستیابی در:

<http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1968010.html>. Accessed on: 1396.1.25

۸- لاروئل، مارلن (۱۳۸۸)، *اوراسیاگرایی روسی ایدئولوژی امپراتوری*، مترجم: سید زاده و دهقانیان، تهران: ابرارمعاصر.

۹- واعظزاده، حسام‌الدین (۱۳۹۵)، «جایگاه نظریه ژئوپلیتیک مکیندر در سیاست‌های جهانی بریتانیا»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۶، ش ۲.

۱۰- هانترو، شیرین و دیگران (۱۳۹۱)، *اسلام در روسیه*، مترجم: الهه کولایی، تهران: نشر نی.

لاتین:

1- Huntington, Samuel H. (1996). *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. London: Simon and Schuster.

2- Lefebvre, Maxime (26th January 2016). *Russia and the West: ten disputes and inevitable escalation?*. *FONDATION ROBERT SCHUMAN*.